
۵
مشروعیت سقیفه؟

بسم الله الرحمن الرحیم

مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام

نویسنده:

سعید داودی

ناشر چاپی:

مدرسه الامام علی بن ابی طالب (علیه السلام)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام: مشروعیت سقیفه؟! جلد ۵

مشخصات کتاب

سرشناسه : داودی، سعید، ۱۳۴۳ -

عنوان و نام پدیدآور : مسائل سوال برانگیز در تاریخ اسلام/ فاضل محقق سعید داودی؛ زیر نظر گروه معارف و علوم اسلامی حوزه علمیه قم.

مشخصات نشر : قم: انتشارات امام علی بن ابی طالب(ع)، ۱۳۸-

مشخصات ظاهری : ج.

شابک : ۳۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۳۹-۰ ؛ ۴۰۰۰ ریال: ج.۲، چاپ سوم: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۴۳-۷ ؛ ۴۰۰۰ ریال: ج.۳ ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۵۶-۷ : ؛ ۵۰۰۰ ریال (ج.۴، چاپ اول) ؛ ۵۰۰۰ریال: ج.۴، چاپ دوم ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۵-۸ : ؛ ۵۰۰۰ ریال: ج.۵ : ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۷۹-۶ ؛ ۵۰۰۰ ریال: ج.۶: ۹۷۸-۹۶۴-۵۳۳-۰۸۱-۹

یادداشت : فهرستنویسی بر اساس جلد ششم، ۱۳۸۸.

یادداشت : پشت جلد به انگلیسی: The narration of pen ink.

یادداشت : ج.۲(چاپ سوم: ۱۳۸۹).

یادداشت : ج.۳ (چاپ اول: ۱۳۸۷).

یادداشت : ج.۴ (چاپ دوم: ۱۳۸۹)

یادداشت : ج.۴(چاپ اول: ۱۳۸۷)

یادداشت : ج.۵ و ۶ (چاپ اول: ۱۳۸۸).

یادداشت : کتابنامه.

مندرجات : ج.۱.حدیث دوات و قلم.-ج.۲. آتش در خانه وحی.- ج.۳. ازدواج ام کلثوم، مظلومیتی دیگر.- ج.۴ رفتارشناسی خلیفه دوم.-ج.۵. مشروعیت سقیفه.-ج.۶. شورای شش نفرهک یک تحلیل منطقی با استفاده از منابع اهل سنت.

موضوع : شیعه -- تاریخ -- احادیث.

موضوع : اسلام -- تاریخ -- احادیث.

شناسه افزوده : مدرسه امیرالمؤمنین علیه السلام (قم). گروه معارف و علوم اسلامی

رده بندی کنگره : BP۲۳۹/د۲م۵ ۱۳۸۰ی

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۵۳

شماره کتابشناسی ملی : ۱۶۳۳۷۸۰

ص:۱

اشاره

زیر نظر :

گروه معارف و علوم اسلامی

مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام

۵- مشروعیّت سقیفه؟!

بخوانید و داوری کنید

فاضل محقّق: سعید داودی

فهرست مطالب

اشاره

از مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام، داستان سقیفه بنی ساعده و خلیفه ای بود که در آن مکان انتخاب شد.

اذهان جستجوگر پیوسته از خود می پرسند که آیا خلافت مسلمین قاعده ای دارد یا خیر؟ آیا طبق میزان روشن و قانون معیّنی باید برای مسلمانان خلیفه برگزید و یا انتخاب خلیفه از روش مشخّصی پیروی نمی کند؟ آیا انتخاب خلیفه پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله باید با نصّ و معرّفی آن حضرت باشد و یا به انتخاب مردم؟

اگر انتخاب با اجماع مسلمین و یا اهل حلّ و عقد، یعنی خبرگان امّت است؛ کدام خبرگان؟ و آیا می شود این شیوه را با تهدید و زور اِعمال کرد؟

هر کدام از سؤالات فوق بحث های مشروحی را می طلبد که باید جداگانه مورد بحث قرار گیرد. ولی آنچه در این نوشتار مورد توجّه است، نگاهی به شیوه انتخاب خلیفه اوّل و ارزیابی مشروعیت چنین انتخابی است.

آیا حقیقتاً سقیفه بنی ساعده صلاحیت برای انتخاب خلیفه را داشته و مانند مجالس مشورتی امروز مکانی برای انتخاب حاکم بوده که نخبگان امّت در آنجا اجتماع کرده و با مشورت و رایزنی و سپس با رأی گیری خلیفه ای را برای رهبری امت برگزینند و یا آنچه در آنجا اتفاق افتاد، حادثه ای ناگهانی و بدون تأمّل بوده است؟

به عبارت دیگر: آیا این حادثه در فرهنگ سیاسی اسلام یک انتخاب دمکراتیک بود و یا سهم خواهی قبایل مختلف و پیروزی یک گروه بر گروه های دیگر؟ آیا نحوه انتخاب خلیفه اوّل امروزه قابل تأسّی مسلمین در نحوه گزینش حاکمان خویش است؟ و آیا می توان آن را به عنوان یک نقطه روشن و برجسته تاریخ اسلام برای جهانیان عرضه کرد، به آن افتخار نمود و در عرصه جهانی به دفاع از آن برخاست و آن را راهبردی عقلایی به شمار آورد؟

آیا جوانان مسلمان حق ندارند که از آن ماجرا باخبر شوند و این بخش از تاریخ اسلام را با دقّت پیگیری نمایند، تا بتوانند پیرامون آن به درستی قضاوت کنند؟ این ها انبوه سؤالاتی است که پیرامون داستان سقیفه بنی ساعده را گرفته است.

باور ما این است که نقل و بررسی این حادثه مهمّ تاریخ اسلام، افق تازه ای را به روی جوانان حقیقت جو و پژوهشگران منصف می گشاید و راه یابی به حقیقت را هموارتر می سازد.

ماجرای سقیفه بنی ساعده چگونه شکل گرفت؟

این بحث را در چهار محور مورد بررسی قرار می دهیم :

۱. ماجرای سقیفه بنی ساعده چگونه شکل گرفت؟

۲. عکس العمل ها :

بیعت های صوری

موضع برخی از صحابه

موضع اهل بیت علیهم السلام

۳. نقش عمر بن خطّاب در تثبیت خلافت ابوبکر

۴. بررسی و ارزیابی

تلاش ما این است که در مباحث فوق از منابع مورد قبول برادران اهل سنّت استفاده شود و حقایق تاریخی به صورت روشن و شفاف مورد بررسی قرار گیرد تا جای شکّ و تردید در آن باقی نماند.

اوّل: ماجرای سقیفه بنی ساعده چگونه شکل گرفت؟

اشاره

اوّل: ماجرای سقیفه بنی ساعده (۱) چگونه شکل گرفت؟

این حادثه در کتب تاریخی و حدیثی اهل سنّت به طور گسترده نقل شده است، هر چند در نقل جزئیات تفاوت هایی مشاهده می شود، ولی اصل ماجرا، قریب به یکدیگر بازگو شده است.

پیش از نقل حادثه، ذکر چند نکته ضروری است.

۱- . سقیفه به معنای مکان سقف دار و دارای سایبان است و سقیفه بنی ساعده به فرزندانساعده بن کعب بن خزرج نسبت داده شده است که سعده بن عباده - بزرگ قبیله خزرج -نیز از همین قبیله است (معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۲۸-۲۲۹). این مکان، محل اجتماعانصار و جایی برای مشورت آنها بود. (عمده القاری، ج ۱۶، ص ۱۸۵) و جمعی از صحابهآنجا را برای گزینش ابوبکر به جانشینی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله انتخاب کردند.

۱. این ماجرا در روز وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد. مطابق نقل مورّخان اهل سنّت آن حضرت در روز دوشنبه دوازدهم ماه ربیع الأوّل رحلت کرد.

طبری در حوادث سال یازدهم هجری می نویسد: اختلافی میان دانشمندان نیست که رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز دوشنبه ماه ربیع الاول (سال یازدهم) رحلت کرد، ولی اینکه این دوشنبه چه روزی بود، اختلاف نظر است. (۱)

برخی گفته اند که آن دوشنبه، روز دوم ربیع الاوّل بوده و برخی گویند روز دوازدهم ربیع الاول بوده است. (۲)

۲. زمانی که جنازه شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله هنوز بر زمین بود، ماجرای سقیفه و بیعت برای ابوبکر پیش آمد که همان روز دوشنبه بود و فردای آن روز (روز سه شنبه) برای دفن آن حضرت اقدام کردند و برخی نیز گفته اند آن حضرت سه روز پس از وفاتش به خاک سپرده شد. (۳) زیرا مردم دسته دسته می آمدند و بر پیکر پاکش نماز می خواندند.

از عایشه نیز نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله در شب چهارشنبه به خاک سپرده شد. (۴)

۱- . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۹ .
۲- . ر.ك: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۰؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۳ .
۳- . ر.ك: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۱؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۳۲ .
۴- . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۷ .

۳. نکتـه سـوم آن است که عمر در ساعـات اوّلی که رسـول خـدا صـلی الله علیه و آله رحلت کرد، می گفت: او نمرده است و مرگش را انکار می کرد.

سعیـد بن مسیّب از ابوهریره نقل می کنـد که هنگامی رسول خدا صـلی الله علیه و آله وفات یافت، عمر بن خطّاب برخاست و گفت: «عدّه ای از منافقین گمان می کنند که رسول خدا صـلی الله علیه و آله وفات یافت؛ به خدا سوگند! رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات نکرد، بلکه همان گونه که موسـی به مـدّت چهل روز (برای دریافت تورات) از قوم خویش غایب شد، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز به سوی پروردگارش رفته و غایب شده است و پس از مدتی بر می گردد».

آنگاه مردم را تهدیـد کرد و گفت: «والله لیرجعنّ رسول الله فلیقطعنّ ایـدی رجال وأرجلهم یزعمون أنّ رسول الله مات؛ به خـدا سوگنـد! رسول خـدا بر می گردد و دست و پای آنان که گمان می کننـد رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وفات کرده، را قطع می کندا». (۱)

مطـابق نقـل دیگر، هنگـام وفات رسول خـدا صـلی الله علیه و آله ابوبکر در مـدینه نبود، وقتی که به مـدینه آمـد، دیـد عمر بن خطّاب ایسـتاده و مردم را می ترسانـد و می گویـد: «انّ رسول الله حیٌّ لم یمت؛ رسول خـدا صـلی الله علیه و آله زنـده است و رحلت نکرده است». (۲)

و مطابق نقل دیگر، وی مردمی را که معتقد بودند رسول خدا صلی الله علیه و آله از

۱- . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۰؛ سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۶۵۵؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص۳۲۳ .

۲- . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲ .

دنیا رفته است به کشتن تهدید می کرد (وکان عمر یقول: لم یمت، وکان یتوعّد الناس بالقتل فی ذلک). (۱)

ابوبکر که سخنان عمر را شنید خطاب به او این آیه را خواند: «(إِنَّکَ مَیِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَّیِّتُونَ)؛ به یقین تو (ای رسول خدا) می میری و آنها نیز خواهند مرد». (۲)

همچنین آیه ۱۴۴ سوره آل عمران را خواند که می فرماید: «(وَمَا مُحَمَّدٌ إِلاَّ رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِیْن مَّاتَ أَوْ قُتِلَ انْقَلَبْتُمْ عَلَی أَعْقَابِکُمْ)؛ محمّد فقط فرستاده خداست، و پیش از او، فرستادگان دیگری نیز بودند، آیا اگر او بمیرد یا کشته شود، شما به گذشته (و دوران جاهلیت) باز می گردید».

عمر با شنیدن این آیات و سخنان ابوبکر آرام گرفت و دست از سخنان خود برداشت. (۳)

مطابق نقل دیگر عمر با شمشیر کشیده برخاست و گفت: «هر کس بگوید رسول خدا مرده است، او را با این شمشیر می زنم». (۴)

۱- . تاریخ طبری، ج۳، ص ۲۰۱ .

۲- . زمر، آیه ۳۰ .

۳- . ر.ک: تاریخ طبری، ج۳، ص ۲۰۲ .

۴- . اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۵۸. انکار و برخورد عمر با کسانی که می گفتند: «رسول خدا صلی الله علیه و آله ازدنیا رفته است» علاوه بر کتاب های یادشده، در کتاب های معتبر دیگری نقل شده است.مانند: صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۴؛ مسند احمد، ج ۶، ص ۲۱۹-۲۲۰؛ انساب الاشراف،ج ۱، ص ۵۶۳و۵۶۶؛ البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۴۱-۲۴۳؛ تاریخ ابن خلدون، ج ۲، ص۴۸۶-۴۸۷؛ تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۱، ص ۵۶۳-۵۶۵؛ تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۴؛الطبقات الکبری، ج۲، ص ۲۰۵-۲۰۶.

چه انگیزه ای موجب شد که عمر ارتحال رسول خدا صلی الله علیه و آله را انکار کند، و معتقدان به آن را منافق بنامد! در حالی که انبیای گذشته نیز از دنیا رفته اند و مرگ برای همه انسان هاست و هر کس یک روز از این دنیا کوچ خواهد کرد. علاوه بر آن، آیات قرآن - که مسلمانان همیشه آن ها را می خواندند و می شنیدند - به روشنی گواهی می دهد که رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز روزی رحلت خواهد کرد. نمی توان باور کرد که عمر این آیات را نشنیده باشد. بویژه که او در برابر نوشتن وصیت نامه پیامبر صلی الله علیه و آله در لحظات آخر عمر آن حضرت موضع سختی گرفت و گفته بود: «حسبنا کتاب الله». (۱) او که خود را مسلّط بر کتاب خدا می دانست و معتقد بود

برای هدایت وی و دیگر مسلمانان، کتاب خدا کافی است، نمی توان باور کرد که وی نتوانسته از قرآن امکان رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را دریابد.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله در مراسم حجّه الوداع با جملاتی از رحلت خویش در آینده نزدیک خبر داد. (۲) و یک ماه قبل از ارتحال در

۱- . صحیح بخاری، ج ۵۷ ص ۱۳۸؛ ج ۷، ص ۹ (مشروح این ماجرا در کتاب حدیث دوات وقلم آمده است).

۲- . ر.ک: مسند احمد، ج ۵، ص ۲۶۲ و البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۱۵. جالب آنکه ابن کثیرنقل می کند که عمر بن خطّاب پس از شنیدن آیه (الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُعَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِيناً) گریست، گفتند: چرا گریه می کنی؟ گفت: «إنّهليس بعد الکمال إلّا النقصان؛ به یقین بعد کمال نقصی خواهد بود (و نوعی نقص وکاستی در انتظار ماست)». ابن کثیر پس از نقل این جمله از عمر می گوید: «گویا عمر از اینآیه وفات پیامبر صلی الله علیه و آله را فهمیده بود». (همان مدرک)

مـدینه خبر ارتحال خود را به اصـحاب داد. ابن مسـعود می گوید : پیامبر صـلی الله علیه و آله یک ماه قبل از ارتحال، از مرگ خود به ما خبر داد. آن حضـرت ما را در منزل عایشه جمع کرد و سفارش هایی کرد و فرمود : «قد دنا الفراق والمنقلب الی الله، وإلی سدره المنتهی؛ فراق نزدیک است و بازگشت من به سوی خدا و به سدره المنتهی است».

ابن مسعود می افزاید: در آن مجلس از غسل آن حضرت که چه کسی او را غسل دهد و چگونه آن حضرت را کفن نماییم نیز سؤال شـد و رسول خدا صـلی الله علیه و آله پاسخ داد و حتّی درباره نماز بر آن حضـرت و اینکه چه کسانی وارد قبر شوند نیز سخن گفته شد. طبری در تاریخ خود مشروح این ماجرا را نقل می کند. (۱)

به هر حال، برای هر مسـلمانی روشن بود که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله نیز از دنیا خواهد رفت؛ ولی عمر با چه انگیزه ای رحلت آن حضرت را انکار و مردم را تهدید می کرد.

۱- . تاریـخ طبری، ج ۳، ص ۱۹۲؛ ابن سـعد در الطبقـات الکبری (ج ۲، ص ۱۹۷)، ابن اثیر درالکامـل (ج ۲، ص ۳۱۹) و ابن جوزی در المنتظم (ج ۴، ص ۳۴) نیز این ماجرا را نقلکرده اند.

به نظر می رسد عمده دلیل این انکار، آن است که هنگام رحلت رسول مکرّم اسلام صلی الله علیه و آله ابوبکر در مدینه حضور نداشت و خوف آن بود که در این فرصت کسی به خلافت مسلمین برگزیده شود که مورد رضایت عمر نبوده باشد. لذا با طرح این مسائل و تهدید مسلمانان، توجّه آنان را از خلافت رسول خدا صلی الله علیه و آله منصرف ساخت و پس از آنکه ابوبکر آمد و آن آیات را خواند، عمر پذیرفت!!

بخاری در صحیح خود می نویسد: «إنّ رسول الله مات و ابوبکر بالسُّنح؛ رسول خدا از دنیا رفت، در حالی که ابوبکر در سنح (محلّی خارج از مدینه) بود». (۱)

مطابق نقل ابن کثیر، سالم بن عبید برده آزاد شده حذیفه به سراغ ابوبکر در سُِنح رفت و او را از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله مطّلع ساخت. (۲)

با بیان این مقدّمات، به سراغ حادثه سقیفه و آنچه در آنجا گذشت، می رویم.

* * *

۱- . صحیح بخاری، ج ۴، ص ۱۹۳. یعقوبی می نویسد: «سُنح خارج مدینه است» (تاریخیعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۷) .
۲- . البدایه والنهایه، ج ۵، ص ۲۴۴. لازم به یادآوری است که «سالم» کسی بود که عمر بههنگام مرگش گفته بود: اگر سالم زنده بود، خلافت را به شورا واگذار نمی کرد و او را پس ازخود خلیفه قرار می داد. (ر.ک: اسدالغابه، ج ۲، ص ۱۵۶؛ تاریخ طبری، ج ۴، ص ۲۲۷) .

گزارش اوّل

طبری از عبـدالله بن عبـدالرحمن بن أبی عمره انصاری نقل می کنـد : هنگامی که رسول خدا صـلی الله علیه و آله وفات یافت، انصار در سـقیفه بنی ساعده گرد هم آمدند و گفتند: بعد از محمد صلی الله علیه و آله باید سعد بن عباده را رهبر این کار قرار دهیم. آنگاه سراغ سعد بن عباده (بزرگ قبیله خزرج) رفتند و او را در حالی که بیمار بود، در آنجا حاضر ساختند.

سعـد به یکی از فرزنـدان و یـا یکی از عموزادگـان خود گفت: چون من بیمـارم و نمی توانم سـخنم را به این جمع برسانم، تو سخن مرا بشنو و با صدای رسا به این جمع برسان.

سعد بن عباده پس از حمد و ثنای الهی گفت: ای گروه انصار! شـما سابقه ای در دین و فضـیلتی در اسلام دارید که هیچ یک از قبیله های عرب ندارد. بدانید که محمّد بیش از ده سال در میان قوم خود (در مکّه) زیست و آنها را به عبادت خدای رحمان و دوری از بت پرستی و شرک دعوت کرد، ولی جز مردانی اندک، به او ایمان نیاوردند و آنان نیز نمی توانستند از رسول خدا صلی الله علیه و آله دفاع کنند و دینش را عزّت بخشـند و در برابر سـتم به خود نیز توان دفاع نداشتند؛ تا آنکه خداوند خواست فضـیلت را نصـیب شـما کنـد، کرامت را به سوی شـما سوق داد و شـما را ویژه نعمت خود قرار داد. از این رو، ایمان به خدا و رسولش را روزی شـما سـاخت و توفیق دفـاع از رسول خـدا و اصـحابش و تقویت او و دینش و جهـاد با دشـمنانش را به شـما عنایت کرد، تا آنجا که عرب

باخوشایندی و ناخوشایندی مطیع امر الهی (و دین اسلام) شد... رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی از دنیا رفت که از شما راضی بود و شما نور چشم او بودید. اکنون مسأله خلافت را ویژه خود سازید که آن متعلق به شماست نه دیگران.

همگی به سعد پاسخ دادند که نظرت درست و کلامت صحیح است و ما از نظر تو نخواهیم گذشت و تو را والی این کار خواهیم کرد. چرا که تو در میان ما فرد با کفایتی و برای مؤمن صالح نیز مایه خشنودی.

آنگاه میان خود سخنانی ردّ و بدل کردند، تا آنکه گفتند: اگر مهاجران قریش این تصمیم ما را نپذیرفتند و گفتند: ما مهاجران و صحابی نخستین رسول خداییم و ما از خویشان آن حضرتیم، بنابراین، چرا با ما در مسأله خلافت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله نزاع می کنید، چه پاسخ دهیم؟ برخی از حاضران گفتند: می گوییم از ما امیری و از شما نیز امیری و به جز این، هرگز نمی پذیریم (منّا أمیر ومنکم أمیر ولن نرضی بدون هذا الأمر ابدآ).

سعد بن عباده وقتی این پاسخ را شنید، گفت: «هذا أوّل الوهن؛ این اوّلِ سستی و عقب نشینی است».

این ماجرا به گوش عمر رسید، خود به سوی منزل پیامبر صلی الله علیه و آله به راه افتاد و کسی را به سراغ ابوبکر - که در منزل خویش بود - فرستاد. در آن حال علی علیه السلام مشغول تجهیز و آماده سازی کفن و دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله بود.

او سراغ ابوبکر فرستاد، ولی ابوبکر گفت: من الان مشغولم، عمر بار دیگر به سوی او فرستاد که کاری پیش آمده که حضور تو لازم است.

ابوبکر آمد و عمر به او گفت: آیا خبر داری که انصار در سقیفه اجتماع کردند و می خواهند سعد بن عباده را خلیفه قرار دهند و بهترین سخنی که گفته شد این بود که از ما امیری و از قریش نیز امیری!

آن دو با شتاب به سوی سقیفه راه افتادند و در بین راه ابوعبیده جرّاح را دیدند و سه نفری به سوی انصار رفتند...

عمر بن خطّاب می گوید: وقتی به آنجا رفتیم خواستم سخن بگویم که ابوبکر به من گفت: تو آرام باش و بگذار ابتدا من سخن بگویم، آنگاه تو هر چه خواستی بگو.

عمر می افزاید: هر آنچه من خواستم بگویم، ابوبکر گفت، بلکه افزون تر از آن مطالبی بیان کرد.

عبدالله بن عبدالرحمن انصاری (راوی این ماجرا) می گوید: ابوبکر شروع به سخن کرد و پس از حمد و ثنای الهی گفت :

خداوند محمّد را مبعوث به رسالت به سوی مردم کرد و او را گواه بر امّت قرار داد، تا مردم خدا را بپرستند و او را یکتا بدانند، در حالی که آنان خدایان فراوانی را می پرستیدند...

بر مشرکان عرب دشوار بود که دین پدرانشان را رها سازند، در این میان خداوند مهاجران نخستین از قوم آن حضرت را مخصوص تصدیق پیامبر و ایمان به او و یاری وی قرار داد.

آنـان در برابر آزار شدیـد قوم خویش و تکـذیب آنان صبر کردنـد. این در حالی بود که همه مردم مخالف و عیب جوی آنان بودنـد؛ ا مـا آن گروه مهـاجران، هرگز از انـدک بودن خود و کینه توزی مخالفـان و یکپـارچگی آنان، وحشت نکردنـد. آنان نخستین گروهی در زمین بودند که خدا را پرستش کردند و به خدا و رسول ایمان آوردند، اینان از یاوران و خویشان پیامبرند و پس از آن حضرت، به امر خلافت سزاوارترین مردمند و جز ظالم و ستمگر با آنان در این مسأله به منازعه بر نمی خیزد.

و امّا شما ای گروه انصار! کسی فضیلت شما را در دین و سابقه عظیم شما را در اسلام انکار نمی کند. خداوند شما را انصار و یـاران دین خـویش و پیـامبر صـلی الله علیه و آله خـود قرار داد و هجرت آن حضـرت را به سوی شـما بود و عمـده همسـران و اصحاب آن حضرت از میان شماست و به نزد ما پس از مهاجران نخستین، هرگز کسی به منزلت شما نیست، در نتیجه ما امیران و شما وزیرانید (نحن الأُمراء و أنتم الوزراء) ما با شما مشورت می کنیم و کاری را بدون نظر شما انجام نمی دهیم.

حباب بن منذر (از قبیله خزرج) گفت: ای گروه انصار! کار را بدست خویش گیرید، زیرا اینان در سایه و پناه شـما (در مدینه) هسـتند و هرگز جرأت مخالفت با شـما را ندارند و مردم نیز جز رأی و نظر شـما را نمی پذیرند. شما عزّتمند، ثروتمند و دارای جمعیت، تجربه و بزرگواری هستیـد و مردم فقط به شـما نگاه می کننـد. بنابراین، هرگز با یکدیگر اختلاف نکنید که نظر شـما تباه می شود و تصمیم تان از هم

می پاشد. اگر این گروه (مهاجران) این نظر را نپذیرند، از ما امیری و از آنان نیز امیری باشد (و مشترکاً خلافت را به عهده گیریم).

عمر گفت: هرگز دو شمشیر در یک غلاف نمی گنجد (نمی توان دو نفر را خلیفه قرار داد). به خدا سوگند! هرگز عرب راضی نمی شود که شما را امیر خود قرار دهد، در حالی که پیامبر صلی الله علیه و آله از غیر شماست، ولی عرب می پذیرد که امیر آنان از قومی باشد که پیامبر صلی الله علیه و آله نیز از میان آنان بود. ما در برابر کسانی که خلافت ما را نپذیرند، حجت آشکار و دلیلی روشن داریم. هر کس که با ما در حکومت و امارت محمّد کشمکش نماید - در حالی که ما از خویشاوندان او هستیم - به راه باطل رفته، و در نافرمانی قدم نهاده و در ورطه هلاکت افتاده است.

بار دیگر حباب بن منذر برخاست و گفت: ای گروه انصار! کار را به دست خود بگیرید و به سخن این مرد و یارانش گوش ندهید که نصیب شما را از خلافت خواهند برد. اگر اینان خواسته شما را نپذیرفتند، آنها را از شهر خود بیرون کنید و کارها را به دست گیرید، چرا که به خدا سوگند! شما به امر خلافت از آنها سزاوارترید، زیرا با شمشیرهای شما دیگران وارد این دین شده اند؛ من مردی با تجربه ام و سرد و گرم روزگار را چشیده ام (به سخنم گوش دهید)...

عمر گفت: در این صورت خداوند تو را می کشد (اذآ یقتلك الله)

حباب گفت: بلکه تو کشته می شوی (بل ایّاك یُقتل)

ابوعبیده گفت: «ای گروه انصار! شما نخستین کسی بودید که دین را

یاری کرده و از آن پشتیبانی نموده اید، پس از کسانی مباشید که دین را تبدیل و تغییر داده اند».

بشیر بن سعد انصاری (از قبیله اوس) برخاست و گفت: ای گروه انصار! به خدا سوگند! اگر ما در جهاد با مشرکان و سابقه در دین صاحب فضیلتی هستیم، از این تلاش ها جز رضای پروردگار و پیروی از پیامبرمان اراده نکردیم، پس بر ما روا نیست که در این مسأله بر مردم فخر بفروشیم. از آنچه انجام داده ایم غرض دنیوی نداشته ایم، چرا که خداوند در این تلاش ها بر ما منّت نهاده است، بدانید که محمّد صلی الله علیه و آله از قریش است و قوم وی نسبت به او از ما سزاوارتر و اولاترند. به خدا سوگند! هرگز خدا نیاورد روزی را که من در این امر با آنها به نزاع برخیزم. از خدا بترسید و با آنان مخالفت نکنید و به نزاع و درگیری برنخیزید.

در این حال ابوبکر گفت: این مرد، عمر و آن دیگری ابوعبیده است، با هر کدام که خواستید، بیعت کنید.

آن دو تن گفتند: نه به خدا سوگند! با وجود تو ما هرگز متولّی این امر نخواهیم شد؛ چرا که تو برترین مهاجران و همراه پیامبر در غار و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله در نماز بوده ای و می دانیم نماز برترین دین مسلمانان است. در نتیجه، برای چه کسی سزاوار است که بر تو مقدّم شود و یا متولّی امر خلافت گردد. دستت را بگشا تا با تو بیعت نماییم.

هنگامی که عمر و ابوعبیده خواستند با ابوبکر بیعت کنند، بشیر بن

سعد بر آن دو پیشی گرفت و با ابوبکر بیعت کرد. در این زمان حباب بن منذر صدا زد: ای بشیر بن سعد! کار نادرستی کردی که نیاز به آن نبود. آیا تو بر پسر عمویت (سعد بن عباده) در امر خلافت حسادت ورزیدی؟!

بشیر پاسخ داد: نه به خدا سوگند! بلکه من نخواستم در امری که خدا برای آنان قرار داده است، به نزاع برخیزم.

هنگامی که اوسیان از یک سو، کار بشیر بن سعد را دیدند و آنچه را که قریش به آن دعوت می کنند و از سوی دیگر، خزرجیان می خواهند سعد بن عباده را امیر قرار دهند، بعضی به بعضی دیگر که اُسید بن حُضیر - از نقیبان و بزرگان اوس نیز در آن میان بود - گفتند: اگر خزرجیان یک بار بر شما امیر شوند، برای همیشه با این فضیلت بر شما برتری جویند و تا ابد از امارت برای شما نصیبی قرار نخواهند داد. بنابراین برخیزید و با ابوبکر بیعت کنید.

با این سخنان، اوسیان برخاستند و با ابوبکر بیعت کردند و این پیشامد تدبیر سعد بن عباده و خزرجیان را برای امارت درهم شکست...

عبدالله بن عبدالرحمن می افزاید: جمعیتی که آنجا حاضر بود، همگی برای بیعت با ابوبکر هجوم آوردند و سعد بن عباده را لگدمال کردند. برخی از یاران سعد گفتند: مراقب سعد باشید که او را لگد نکنید! عمر گفت: «أُقتلوه، قتله الله؛ او را بکشید که خداوند او را

بکشد!». آنگاه بالای سر سعد ایستاد و گفت: «می خواستم آن قدر پایمالت کنم که بازوانت درهم بشکند!».

سعد ریش عمر را گرفت. عمر گفت: اگر یک تار موی آن جدا شود، دندانت را خُرد خواهم کرد! ابوبکر گفت: ای عمر! آرام باش که در این حال، رفق و مدارا مؤثّرتر است. با این سخن، عمر او را رها کرد.

سعد گفت: به خدا سوگند! اگر من توانی داشتم (بیمار نبودم) و می توانستم برخیزم، چنان نعره ای در کوچه و پس کوچه های مدینه می زدم که تو (ای عمر) و یارانت به لانه هایتان پناه ببرید. به خدا سوگند! تو را به میان قومی خواهم فرستاد که آنجا همیشه پیرو و فرمانبر بودی، نه صاحب اختیار و فرمانروا. آنگاه افزود: مرا از این مکان ببرید. او را برداشتند و به منزلش بردند. (۱)

فراموش نکنیم که تمام این ماجرا در کتب تاریخی اهل سنّت آمده و ما چیزی بر آن نیفزودیم.

گزارش دوم (گزارش عمر از سقیفه)

در صحیح بخاری به نقل از ابن عباس آمده است: عمر هنگامی که در مراسم حج شرکت داشت از بعضی شنید که می گفتند: «اگر عمر از

۱- . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۸-۲۲۲ (با اندکی تلخیص). همین ماجرا با تفاوت هایی درالامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۱-۲۸ و کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۸-۳۳۱ آمده است.

دنیا برود با فلان کس [(۱)] بیعت خواهیم کرد. به خدا سوگند بیعت با

ابوبکر کاری نسنجیده و بدون دقّت بود که به فرجام رسید».

عمر از این سخن سخت ناراحت شد و خواست شبانگاه در این رابطه در منا سخنرانی کند که عبدالرحمن بن عوف گفت: در اینجا افراد مختلفی هستند و ممکن است سخن شما را درست نفهمند و مسأله ای ایجاد شود. بگذار تا وارد مدینه شویم که آنجا دارالهجره است و بزرگان قوم آنجا هستند و هرگونه سخن بگویی، آنها می فهمند و درست درک می کنند. عمر نیز پذیرفت.

ابن عباس می گوید: پس از ورود به مدینه در روز جمعه ای عمر به منبر رفت و سخنانی گفت، از جمله گفت: «به من خبر رسیده که برخی ها گفتند: اگر عمر بمیرد با فلانی بیعت خواهم کرد». هیچ کس حق ندارد که بگوید: «إنّما کانت بیعه أبی بکر فلتةً وتمّت؛ بیعت ابوبکر کاری ناگهانی و بدون دقّت بود و تمام شد». سپس عمر افزود: «ألا وإنّها قد کانت کذلک ولکن وقی الله شرّها؛ آگاه باشید که این بیعت بدون دقّت و ناگهانی صورت گرفت، ولی خداوند مسلمانان را از (پیامدهای) شرّ آن نگاه داشت».

سپس افزود: «(این کار نباید تکرار شود و) هر کسی بدون مشورت

۱- . در مقدمه فتح الباری (ص ۳۳۷) به نقل از انساب الاشراف بلاذری آمده است که اصلخبر چنین بوده است که زبیر گفت: «لو قد مات عمر بایعنا علیّاً؛ اگر عمر بمیرد با علیبیعت خواهیم کرد» (ر.ک: انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۱).

مسلمانان با کسی بیعت کند؛ نباید با او و با کسی که با او بیعت کرده است، بیعت نمود؛ مبادا در معرض قتل قرار گیرند».

عمر پس از این سخن، ماجرای سقیفه را چنین باز گو می کند :

«هنگـامی که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله وفات یافت، طائفه انصار با ما مخالفت کردنـد و در «سـقیفه بنی ساعـده» اجتماع نمودند. همچنین علی و زبیر و کسانی که با آن دو بودند نیز با ما مخالفت کردند. در این حال مهاجران به سراغ ابوبکر آمدند. من به ابوبکر گفتم: با ما بیا به سراغ برادرانمان از انصار برویم. هنگامی که به آنها نزدیک می شدیم، دو نفر از مردان صالح از انصار جلو آمدنـد و گفتنـد: کجا می روید ای مهاجران؟ گفتیم: به سـراغ برادرانمان از انصار می رویم. گفتند: به آنها نزدیک نشویـد و به کـار خود بپردازیـد. ما گوش به این سـخن نـدادیم تا آنکه نزد آنها در «سـقیفه بنی ساعـده» جمع شـدیم. در آنجا مردی را دیـدم که در جـامه ای پیچیـده شـده بود. پرسـیدم او کیست؟ گفتنـد: سـعد بن عبـاده است. گفتم: او را چه می شود؟ گفتنـد: بیمار است. چیزی نگذشت که خطیب انصار برخاست و خطبه ای خواند... (که بسـیار فشـرده تر از آن چیزی است که طبری نقل کرده و ذکر شد).

هنگـامی که او خـاموش شـد، من خواسـتم سـخنان زیبایی که در نظر داشـتم در برابر ابوبکر بیان کنم که ابوبکر مرا از این کار نهی کرد و خود شـروع به سـخن نمود. او از من بردبـارتر و با وقارتر بود و آنچه که من می خواسـتم از سـخنان زیبا بگویم، او بالبداهه بهتر از آن را بیان کرد و به

انصار گفت: «شما تمام فضایلی که بر شمردید، دارا هستید، ولی خلافت باید در قریش باشد که از نظر نسب و جایگاه از تمام عرب برتر است». سپس افزود: «من یکی از این دو مرد را - اشاره به من و ابوعبیده - برای این کار می پسندم، با هر کدام که خواستید بیعت کنید» آنگاه دست من و ابوعبیده را گرفت. اما من بسیار برایم سنگین بود بر قومی امارت کنم که ابوبکر میان آنان باشد!

در این میان مردی از انصار (حباب بن منذر) پیشنهاد کرد که : «امیری از ما و امیری از شما باشد ای قریش!». اینجا بود که داد و فریاد بلند شد، تا آنجا که من از اختلاف و دودستگی ترسیدم و لذا به ابوبکر گفتم: «دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم». او دستش را گشود و من با او بیعت کردم و مهاجران (حاضر در آنجا) و انصار نیز با او بیعت کردند و ما در این میان، سعد بن عباده را زیر دست و پا قرار دادیم که کسی فریاد زد: «سعد را کشتید!» من گفتم: «قتل الله سعد بن عباده؛ خداوند سعد بن عباده را بکشد!».

عمر افزود: «به خدا سوگند! ما در آن هنگام کاری بهتر از این نیافتیم که با ابوبکر بیعت کنیم؛ زیرا از این بیم داشتیم که اگر به همین صورت از مردم (انصار) جدا شویم و بیعتی صورت نگیرد، آنها با یکی از نفراتشان بیعت کنند و پس از آن، ما دچار این مشکل شویم که یا با کسی بیعت کنیم که به آن راضی نیستیم و یا با آنها به مخالفت و ستیز برخیزیم که مایه فساد است؛بنابراین (بار دیگر تکرار می کنم:) هر کس بدون

مشورت با مسلمانان، با کسی بیعت کند، کسی نباید از بیعت شونده و بیعت کننده، پیروی کند؛ مبادا آن دو به قتل برسند! (گویا عمر با این سخن اجازه قتل آن دو را صادر کرده است)». (۱)

نکته هایی دیگر :

در نقل های دیگر از ماجرای سقیفه نکته های قابل توجّه دیگری نیز نقل شده است که برخی از آنها چنین است :

۱. مطابق نقلی از طبری در روز سقیفه پس از گفتگوها، عمر به ابوبکر گفت: دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم! ابوبکر نیز به عمر گفت : تو دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم! هر یک سعی می کرد رفیقش دستش را بگشاید تا بر آن بزند و بیعت کند (کان کلّ منهما یرید صاحَبه یفتح یده، یضرب علیها). در این کشمکش که عمر قوی تر بود (وکان عمر اشدّ الرجلین) دست ابوبکر را گشود و بیعت حاصل شد (ففتح عمر ید أبیبکر...). (۲)

۲. در سقیفه هنگامی که عمر و جمعی دیگر با ابوبکر بیعت کردند، مطابق نقل طبری و ابن اثیر، همه انصار و یا جمعی از طائفه انصار گفتند: ما جز با علی بیعت نخواهیم کرد (فقالت الأنصار أو بعض

۱- . صحیح بخاری، ج ۸، ص ۲۵-۲۸ (کتاب المحاربین من اهل الکفر والردّه) (با مقداریتلخیص). ماجرای فوق - با تفاوت هایی - در کتاب های فراوان دیگری نیز نقل شده است ؛از جمله: مسند احمد، ج ۱، ص ۵۵-۵۶ ؛ مصنف عبدالرزاق، ج ۵، ص ۴۳۹-۴۴۵، ح۹۷۵۸ ؛ صحیح ابن حبّان، ج ۲، ص ۱۴۶-۱۵۱ .

۲- . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۳.

الأنصار: لانبايع إلّا عليّآ). (۱)

۳. مطابق نقل دیگر، هنگامی که سعد بن عباده زیر دست و پا قرار گرفت و کسی فریاد زد: سعد را کشتید! عمر گفت: «قتله الله إنّه منافق؛ خداوند او را بکشد! او منافق است!». (۲) لابد به سبب اینکه به خلافت

نظر داشت!

۴. پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله عبّاس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام گفت: «بیا میان مردم برویم، تا در برابر دیدگان مردم با تو بیعت کنم، تا در نتیجه دو نفر نیز درباره تو اختلاف نکنند» ولی علی علیه السلام (که مشغول تجهیز رسول خدا صلی الله علیه و آله بود) نپذیرفت و گفت: «أو منهم من ینکر حقّنا ویستبدّ علینا؛ آیا (با وجود وصیّت پیامبر) کسی از این مردم حقّ ما را انکار می کند و ما را از آن برکنار می دارد؟».

عباس گفت: «به زودی خواهی دید که چنین می شود!!».

پس از آنکه برای ابوبکر بیعت گرفته شد، عباس به علی علیه السلام گفت : «ای علی! آیا به تو نگفتم که اگر دیر اقدام کنی، خلافت را دیگران می برند». (۳)

عکس العمل ها

۵. از ابراهیم تَیْمی نقل شده است که: پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله

۱- . تاریخ طبری، ج۳، ص ۲۰۲ ؛ کامل ابن اثیر، ج ۲، ص ۳۲۵ .

۲- . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۳ .

۳- . انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۳، ح ۱۱۸۰. شبیه این مطلب در الامامه والسیاسه، ج ۱،ص ۲۱ و الطبقات الکبری، ج ۲، ص ۱۹۰ نیز آمده است.

عمر به سراغ ابوعبیده آمد و گفت: «أبسط یدک لأبایعک؛ دستت را بگشا تا با تو بیعت کنم». سپس افزود: «چرا که تو بر لسان رسول خدا صلی الله علیه و آله امین این امّت نامیده شدی!».

ابوعبیده به عمر گفت: «چگونه چنین پیشنهادی به من می کنی و می خواهی با من بیعت کنی، در حالی که صدّیق و یار پیامبر در غار، میان شماست». (۱)

۶. مطابق نقل ابن ابی شیبه، ابوبکر و عمر چنان مشغول بیعت گرفتن بودند که در دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور نداشتند (إنّ ابابکر و عمر لم یشهدا دفن النبی صلی الله علیه و آله). (۲) آیا این کار برای مصلحت مسلمین بود یا برای

پیشدستی در ربودن خلافت؟!

دوم: عکس العمل ها

اشاره

در بخش قبل گذشت که شکل گیری سقیفه و معرّفی ابوبکر برای خلافت، امری ناگهانی و طیّ یک سلسله حوادث و برخوردها و کشمکش ها صورت گرفت. پس از آنکه بشیر بن سعد و عمر و ابوعبیده به سرعت با ابوبکر بیعت نمودند، جمعی از انصار نیز با ابوبکر بیعت کردند.

۱- . تاریخ الاسلام ذهبی، ج ۳، ص ۹ .

۲- . مصنف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۵۷۲، ح ۵ .

این از شروع ماجرا؛ و اما ادامه ماجرا و عکس العمل ها نیز داستان جداگانه ای دارد که آن را بررسی می کنیم.

۱. بیعت های صوری

براء بن عازب (۱) می گوید: من پیوسته علاقه مند به بنی هاشم بودم و

هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله رحلت کرد، نگران آن بودم که قریش امر خلافت را از دست آنها خارج کند. در آن حال، از یک سو حالت انسان سرگردان شتاب زده به من دست داد و از سوی دیگر، اندوه وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله مرا محزون ساخته بود. از این رو، من مرتب به نزد بنی هاشم - که در حجره رسول خدا صلی الله علیه و آله و کنار پیکر شریف او بودند - می رفتم و بر می گشتم و سران قریش را نیز مراقبت می کردم. در همین گیر و دار دیدم ابوبکر و عمر ناپدید شدند. و پس از مدتی شنیدم کسی می گوید: «قد بویع ابوبکر؛ برای ابوبکر بیعت گرفته شد!».

درنگ نکردم و به سوی آنها راه افتادم، دیدم ابوبکر می آید و عمر، ابوعبیده جراح و جمعی از اصحاب سقیفه، همراه او هستند، به هرکسی که می رسند او را لگدکوب می کنند و او را پیش می آورند و

۱- . بُراء بن عازب بن حارث خزرجی انصاری از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. او در زمانعلی علیه السلام همراه آن حضرت در جنگ های جمل، صفین و نهروان شرکت داشت و پس ازآن حضرت، در کوفه ساکن شد و در ایام مصعب بن زبیر در همانجا وفات یافت. (ر.ک :الاستیعاب، ج ۱، ص ۱۵۷-۱۵۸).

دست او را – به علامت بیعت – به دست ابوبکر می مالند، چه بخواهد و یا نخواهد. (فمدّوا یده فمسحوها علی ید أبیبکر یبایعه، شاء ذلک أو أبی).

با دیدن این صحنه ناراحت شدم و با شتاب به سوی بنی هاشم حرکت کردم. دیدم در بسته است. در را محکم کوبیدم و گفتم: جمعی از مردم با ابوبکر بیعت کردند.

عباس (عموی پیامبر صلی الله علیه و آله) گفت: تا پایان روزگار دست هایتان خاک آلود باد! (بر خاک مذلت بنشینید)، (سپس رو به علی علیه السلام و بنی هاشم کرد و گفت:) من به شما دستور دادم، ولی گوش نکردید (اشاره است به درخواست عبّاس از علی علیه السلام که بیا با تو بیعت کنم، ولی آن حضرت به سبب اشتغال به تجهیز رسول خدا صلی الله علیه و آله نپذیرفت).

براء بن عازب می افزاید: من اندوهناک بودم، تا شبانگاه مقداد، سلمان، ابوذر، عباده بن صامت، ابوالهیثم بن تیهان، حذیفه و عمّار را دیدم. آنان قصد داشتند که امر خلافت را میان مهاجران به مشورت بگذارند.

این خبر به گوش ابوبکر و عمر رسید. به سراغ ابوعبیده جرّاح و مغیره بن شعبه فرستادند و از آنان برای مقابله با این خبر، نظر خواستند. مغیره گفت: با عباس ملاقات کن و برای او و فرزندانشان در امارت سهمی قرار بده، تا بدین وسیله از علی علیه السلام جدا شوند! (کاری که در میان سیاست بازان امروز معمول است).

ابوبکر، عمر، ابوعبیده و مغیره به نزد عباس رفتند واین ماجرا در شب دوم وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. ابوبکر پس از حمد و ثنای الهی از عباس تجلیل کرد و گفت: (جمعی از مردم) مرا ولیّ و حاکم قرار دادند و من نیز آن را پذیرفتم. ولی مشاهده می شود آنان که درباره این بیعت معترضند، به نزد شما می آیند؛ مبادا که آنها شما را پناهگاه خود قرار دهند... به هر حال، ما به اینجا آمدیم، تا برای تو و پس از تو برای فرزندانت در این امارت نصیبی قرار بدهیم. (... ونحن نرید أن نجعل لک فی هذا الامر نصیباً ولمن بعدک من عقبک)...

عمر نیز تهدیدآمیز گفت: ما نمی خواهیم شما با آنچه را که مسلمانان بر آن گردهم آمدند، مخالفت کنید و سبب مشکلاتی برای خود و مسلمین گردید.

عباس این پیشنهاد را نپذیرفت و گفت: اگر خلافت حقّ شماست، آن را محکم داشته باشید و بذل و بخشش نکنید و اگر حقّ مؤمنان است که نظر بدهند، پس تو حقّ دخالت نداری (و باید آنها آزادانه تصمیم بگیرند) و اگر حقّ ماست که ما به بعضی از آن راضی نمی شویم (و همه آن باید به ما داده شود)... . (۱)

۲. موضع برخی از صحابه

مطابق نقل مورّخان جمعی از صحابه از بیعت با ابوبکر امتناع

۱- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۲۱۹-۲۲۱ (با مقداری تلخیص).

کردنـد. مطابق نقل ابن عبـدالبرّ: سـعد بن عباده و گروهی از طائفه خزرج و جمعی از قریش با ابوبکر بیعت نکردند و البته پس از مدّتی جز سعد بن عباده، بقیه نیز بیعت کردند.

همچنین از قریش علی و زبیر و طلحه و خالـد بن سـعید در روز بیعت عمومی بیعت نکردنـد و آنهـا پس از مـدّت زمـانی بیعت کردند. (۱)

مطابق نقل ابن اثیر، علی علیه السـلام، بنی هاشم، زبیر، خالد بن سعید و سعد بن عباده بیعت نکردند و همه این افراد – جز سعد – پس از وفات فاطمه علیها السلام بیعت کردند، که شش ماه پس از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. (۲)

در برخی دیگر از کتب نام جمعی دیگر از صحابه که در روزهای نخستین حاضر به بیعت با ابوبکر نشدند آمده است. از جمله عباس بن عبدالمطلب، فضل بن عباس، مقداد، سلمان فارسی، عمار یاسر، براء بن عازب، اُبیّبن کعب. (۳)

از سـلمان فارسـی نقل شده است وقتی که برای ابوبکر بیعت گرفته شد، گفت: «کرداذ وناکرداذ ای عملتم وما عملتم، لو بایعوا علیّاً لأـکلوا من فوقهم ومن تحت أرجلهم؛ کردنـد و نکردنـد (با آنکس که نمی بایست، بیعت کردنـد و با آنکه شایسـته بود، بیعت نکردند)؛ اگر آنان با علی علیه السلام بیعت می کردند، به یقین برکات فراوانی از آسمان و زمین نصیب آنان

۱- . الاستیعاب، ج ۳، ص ۹۷۳ .

۲- . اسدالغابه، ج ۳، ص ۲۲۸ .

۳- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۴ .

می شد». (۱)

همچنین نوشته اند: هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله وفات یافت؛ ابوذر در مدینه نبود؛ هنگامی به مدینه آمد که ابوبکر خلیفه شده بود؛ ابوذر گفت: «أصبتم قناعه وترکتم قرابه، لو جعلتم هذا الأمر فی أهل بیت نبیّکم لما اختلف علیکم اثنان؛ به چیز اندک رسیدید و به همان قناعت کردید و خاندان پیامبر را از دست دادید؛ اگر این کار را به اهل بیت پیامبرتان می سپردید، هرگز دو نفر نیز دچار اختلاف نمی شدند». (۲)

ابن اثیر نیز، از ابان بن سعید - برادر خالد بن سعید - نام می برد که او نیز همراه برادرش بیعت نکرد. خالد به بنی هاشم گفت: «إنّکم لطوال الشجر، طیّبوا الثمر ونحن تبع لکم؛ شما درختانی بلند بالا و دارای میوه های پاکیزه اید و ما تابع شما هستیم» لذا وقتی که بنی هاشم بیعت کردند، او بیعت کرد. (۳)

از نقل ابن ابی الحدید نیز دانستیم عباده بن صامت، ابوالهیثم بن تیهان و حذیفه نیز جزو مخالفان بودند.

اما سعد بن عباده تا آخر عمر حاضر به بیعت نشد. طبری می نویسد : وی در نماز آنها حاضر نمی شد؛ در اجتماع آنان حضور نمی یافت و در مراسم حج با آنان همراهی نمی کرد و در کنار آنها دیده نمی شد (۴) ؛

۱- . انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۹۱ .

۲- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۶، ص ۱۳ .

۳- . اسدالغابه، ج ۱، ص ۴۷ و ۵۷۵ .

۴- . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۲۳. ابن جوزی در المنتظم (ج ۴، ص ۶۸) می افزاید: او با اعلامروزه آنان نیز روزه نمی گرفت (و اعلام اوّل ماه را توسط آنان قبول نداشت).

همچنین درباره او نوشته انـد که وی با ابوبکر بیعت نکرد و از مـدینه خارج شـد و به آنجا بازنگشت. او در منطقه «حوران» از مناطق شام ساکن شد و در سال ۱۴ و یا ۱۵ هجری در زمان خلافت عمر درگذشت. در حقیقت او در آنجا به قتل رسید و قتل او را به جنّیان نسبت دادند! و اشعاری نیز از زبان جنّیان سرودند! (۱)

مطابق نقل بلاذری، عمر کسی را به سراغ وی فرستاد تا از او بیعت بگیرد وگرنه او را به قتل رساند. او نیز رفت و سعد بن عباده حاضـر به بیعت نشد، و آن شخص او را با تیری به قتل رساند و آنگاه به جنّیان نسبت داد. (۲) (کاری که سیاست مداران حرفه ای نیز از آن بی خبرند).

۳. موضع اهل بیت علیهم السلام

اشاره

مطابق حدیث ثقلین - که به طور متواتر (۳) از طریق شیعه و سنّی از

۱- . الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۹۹؛ اسدالغابه، ج ۲، ص ۲۰۵ .

۲- . انساب الاشـراف، ج ۱، ص ۵۸۹. ابن ابی الحدیـد می نویسد: گروهی می گویند: امیر شام اورا به سـبب خروج از اطاعت امام (خلیفه) به قتل رساند (شرح نهج البلاغه، ج ۱۰، ص۱۱۱) و ابن عبد ربّه اندلسی می نویسد: عمر کسی را به شام فرستاد و گفت اگر او بیعتنکرد، او را به قتـل برسانـد. او نیز هر چه تلاش کرد، سـعد بن عبـاده حاضـر به بیعت نشـد و لـذااو را بـا تیری کشت. (العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۶۰).

۳- . حدیث ثقلین در صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضائل علی بن ابی طالب، ح۹ آمده است. علاوه بر آن، دیگر کتابهـای صـحاح و مسانیـد اهل سنّت که این حـدیث را بهطرق مختلف نقل کرده انـد، فراوان است که تعـدادی از آنها چنین است: مسند احمد، ج ۳،ص ۱۴، ۲۶، ۳۹؛ ج ۴، ص ۳۶۷؛ ج ۵، ص ۱۸۲ و ۱۸۹ ؛ سنن دارمی، ج ۲، ص ۴۳۲ ؛ سننترمذی، ج ۵، ص ۳۲۹، ح ۳۸۷۶؛ سـنن الکبری بیهقی، ج ۲، ص ۱۴۸؛ ج ۷، ص ۳۰ ؛مجمع الزوائـد هیثمی، ج ۹، ص ۱۶۲ و ۱۶۳؛ سنن الکبری نسـائی، ج ۵، ص ۵۱؛ صـحیحابن خزیمه، ج ۴، ص ۶۳؛ کنزالعمال، ج ۱، ص ۱۷۲، ح ۸۷۰-۸۷۲؛ ص ۱۷۳، ح ۸۷۳؛ ص۱۷۸، ح ۸۹۸؛ ص ۱۸۵، احادیث ۹۴۳-۹۴۶؛ ص ۱۸۷، احادیث ۹۵۱-۹۵۳ .ابن حجر عسـقلانی که تعصّب خاصّـِی در ردّ منـاقب اهـل بیت علیهم السـلام دارد، در کتـاب خوداعتراف می کنـد که «حـدیث لزوم تمسّـِک به ثقلین به طرق گونـاگون از بیست و انـدی ازصـحابه نقل شـده است» (الصواعق المحرقه، ص ۱۴۸). برای آگـاهی از نقـل آن از طرقامـامیه رجوع شود به: بحارالانوار، ج ۲۳، ص ۱۰۶-۱۴۷ .

رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل شده است - عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله در کنار قرآن کریم، سبب هدایت امّت خواهند بود و مسلمانان موظّفند به آنان تمسّک جویند و از آنها جدا نشوند. از این رو، موضع آنان در این ماجرا بسیار مهم و تأثیرگذار است. البته می دانیم مراد از اهل بیت علیهم السلام علی علیه السلام فاطمه زهرا و حسن و حسین اند (۱) و آنچه پس از رحلت رسول

خدا صلی الله علیه و آله در این ماجرا مهم است موضع گیری علی علیه السلام و فاطمه

۱- . در اینکه مراد از اهل البیت : در آیه ۳۳ سوره احزاب (إِنَّمَا يُرِيدُ اللهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُالرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرآ) علی، فاطمه، حسن و حسین اند، رجوع شود به :صحیح مسلم، کتاب فضائل الصحابه، باب فضایل اهل بیت النبی، ح ۱؛ سنن ترمذی، ج ۵،ص ۱۴۱، ح ۳۲۱۶؛ ص ۱۴۲، ح ۳۲۱۷. در تفسیر الدرّ المنثور در بیش از ده طریق ازروایات تصریح شده است که مراد از «اهل البیت» علی و فاطمه و حسن و حسین اند (الدرّالمنثور، ج ۶، ص ۶۰۳-۶۰۷، ذیل تفسیر آیه ۳۳ سوره احزاب)؛ مسند احمد، ج ۱، ص۳۳۱؛ ج ۳، ص ۲۵۹؛ ج ۴، ص ۱۰۷؛ ج ۶، ص ۲۹۲، ۲۹۸ و ۳۰۴؛ مستدرک حاکم، ج ۲،ص ۴۱۶ .

زهرا علیها السلام می باشد. آیا علی علیه السلام با رضایت بیعت کرد؟ و آیا فاطمه علیها السلام از خلیفه سقیفه نشین رضایت داشت؟

مطابق نقل مورخان علی علیه السلام و زبیر و بنی هاشم حاضر به بیعت با ابوبکر نشدند و عمر به سراغ آنها رفت. مطابق نقل طبری: در این میان زبیر شمشیر کشید و گفت: «تا با علی بیعت نشود، من شمشیر را غلاف نخواهم کرد». عمر گفت: «شمشیر زبیر را بگیرید و به زمین بکوبید». آنگاه عمر دستور داد علی و زبیر را به زور بیاورند. سپس به آن دو گفت: «لتبایعان وأنتما طائعان او لتبایعان وأنتما کارهان؛ شما مجبورید بیعت کنید، چه از روی میل و رغبت و یا با ناخوشایندی و کراهت». (۱)

مطابق نقل دیگر، مردی به زُهْری گفت: آیا علی علیه السلام به مدّت شش ماه بیعت نکرد؟ گفت: آری! نه علی در آن مدت بیعت کرده بود و نه هیچ یک از بنی هاشم. آنگاه که علی علیه السلام مجبور به بیعت شد، پس از وی بنی هاشم نیز بیعت کردند؟ (۲)

آن حضرت برای خود در خلافت حقّ قائل بود و ابوبکر و یارانش را به استبداد متهم کرد (إنّ لنا فی هذا الامر حقاً، فاستبددتم به علینا). (۳)

مطابق نقل بخاری در صحیح خود، علی علیه السلام در مدّت حیات فاطمه علیها السلام با ابوبکر بیعت نکرده بود و پس از شش ماه که آن حضرت

۱- . تاریخ طبری، ج۳، ص ۲۰۳ .

۲- . تاریخ طبری، ج۳، ص ۲۰۸ .

۳- . تاریخ طبری، ج۳، ص ۲۰۸ .

وفات یافت، علی علیه السلام به سراغ مصالحه و بیعت با ابوبکر رفت. (۱)

اکنون به صورت روشن تر، موضع اهل بیت علیهم السلام در این باره و تهدید و ارعاب سقیفه سازان را بیان می کنیم :

الف) هجوم، حمله و تهدید به آتش زدن

هجوم به خانه علی و فاطمه علیهما السلام و تهدید و ارعاب برای بیعت از مسلّمات تاریخ است و این نشانگر مخالفت آنان با خلافت ابوبکر است.

در این رابطه به چند نمونه اشاره می شود :

۱. ابن ابی شیبه با سند صحیح در کتاب خود نقل می کند: هنگامی که پس از رسول خدا برای ابوبکر بیعت گرفته شد، علی و زبیر به محضر فاطمه علیها السلام می رسیدند و با آن حضرت به گفتگو و مشورت می پرداختند. این خبر به گوش عمر بن خطّاب رسید. او به خانه فاطمه آمد و گفت: ای دختر رسول خدا! به خدا سوگند! کسی از پدرت به نزد ما محبوبتر نیست و پس از آن حضرت تو محبوبترین افراد نزد مایی! ولی به خدا سوگند! این محبّت مانع از آن نخواهد شد که اگر این افراد در خانه تو جمع شوند، من دستور دهم خانه را بر آنها بسوزانند (... وایم اللهِ ما ذاک بمانعی إن اجتمع هؤلاء النَّفر عندک أن أمرتُهُم ان یُحرَق علیهم البیت).

۱- . صحیح بخاری، ج ۵، ص ۸۲-۸۳.

وقتی کـه علی و زبیر بـه خـانه بازگشـتند، دخت گرامی پیـامبر صـلی الله علیه و آله به علی و زبیر گفت: «عمر به اینجـا آمـد و سوگنـد یـاد کرد که اگر اجتمـاع شـما در نزد من تکرار شود، خـانه را بر سـر شـما آتش بزنـد» آنگاه فاطمه زهرا علیها السـلام افزود: «وأیم الله لیمضـینّ لما حَلف علیه؛ به خـدا سوگند او آنچه را که برای آن قسم خورده است، انجام خواهد داد (و خانه را آتش می زند)». (۱)

۲. مطابق نقل بلاذری، ابوبکر سـراغ علی علیه السـلام فرستاد که برای بیعت حاضر شود، ولی علی علیه السلام نپذیرفت. پس از آن عمر بـا فتیله آتشـین به سـمت منزل علی علیه السـلام حرکت کرد، که فـاطمه را کنـار درب خانه ملاقات نمود. فاطمه علیها السلام به او فرمود: «یابن الخطّاب! أتراک محرقآ علیَّ بابی؛ تو می خواهی درب خانه مرا بسوزانی؟» عمر با صراحت پاسخ داد: «نعم! وذلک أقوی فیما جاء به أبوک؛ و این کار برای آن هدفی که پدرت برای آن آمده، بسیار لازم است». (۲)

۳. مطابق نقل طبری، عمر بن خطاب به منزل علی علیه السلام آمد که در آنجا طلحه و زبیر و گروهی از مهاجران حاضر بودند. عمر گفت: «والله لأحرقنّ علیکم أو لتخرجنّ إلی البیعه؛ به خدا سوگند! خانه را بر سـر شـما آتش می زنم مگر آنکه برای بیعت حاضر شوید» زبیر با شمشیر کشیده بیرون آمد، پایش لغزید و شمشیر از دست او افتاد، بر سر او ریختند و

۱- . مصنّف ابن ابی شیبه، ج ۸، ص ۵۷۲ .

۲- . انساب الاشراف، ج ۱، ص ۵۸۶ .

وی را گرفتند». (۱)

۴. مورخ شـهیر ابن قتیبه دینوری این مـاجرا را مشـروح تر نقـل می کنـد و می نویسـد: «ابوبکر از کسـانی که از بیعت بـا او سـر برتافتنـد و در خانه علی گرد آمـده بودنـد، سـراغ گرفت و عمر را به دنبال آنان فرسـتاد. او به درِ خانه علی علیه السـلام آمد و همگان را صـدا زد که بیرون بیاینـد و آنان از خروج از خانه امتناع ورزیدند. در این موقع، عمر هیزم طلبید و گفت : به خدایی که جـان عمر در دست اوست! بیرون بیاییـد، وگرنه خانه را با شـما آتش می زنم (والّـذی نفس عمر بیـده لتخرجُنَّ أو لأحرقنّها علی من فیها)».

به عمر گفته شد: «یا أبا حفص إنّ فیها فاطمه، فقال: وإن!؛ ای اباحفص (کنیه عمر) در این خانه فاطمه است! گفت: باشد!»...

(جالب اینکه با این همه مدارک زنده که همه از منابع برادران اهل سنّت است باز بعضی اصرار دارند چشم بر حقایق ببندند و بگوینـد گفتگویی از آتش زدن خـانه فـاطمه علیهـا السـلام در کـار نبوده است؛ به هر حـال) فاطمه علیها السـلام کنار درِ خانه ایستاد و گفت: «من هیچ قومی را بدتر از شما سراغ ندارم که جنازه رسول خدا را رها کردید و دنبال کار خود رفتید؛ امارت و فرمانروایی ما را نپذیرفتید و حقّ ما را به ما ندادید».

عمر نزد ابـوبکر برگشـت و گفـت: «آیـا نمی خـواهی ایـن مرد متخلّـف از بیعت (اشـاره به علی علیه السـلام است) را مؤاخـذه کنی؟!».

۱- . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۰۲ .

ابوبکر به قنفذ گفت: «برو علی را فراخوان!». او نیز رفت و به علی علیه السلام گفت: «خلیفه رسول خدا تو را فرا می خواند».

علی علیه السلام فرمود: «لسریع ما کذبتم علی رسول الله؛ چقدر زود بر رسول خدا دروغ بستید (و ابوبکر را خلیفه او خواندید!)».

قنفذ برگشت و سخن علی علیه السلام را نقل کرد؛ عمر بار دیگر گفت: «این مرد متخلّف از بیعت را مهلت مده!». او نیز آمد و بار دیگر به علی گفت و آن حضرت به سخن او اعتنا نکرد.

دینوری می افزاید: «این بار عمر با گروهی حرکت کردند و به منزل فاطمه آمدند و هنگامی که فاطمه علیها السلام صدای آنان را شنید، با صدای بلند فریاد زد: «یا أبت یا رسول الله، ماذا لقینا بعدک من ابن الخطّاب و ابن ابیقحافه؛ ای پدر! ای رسول خدا! ما پس از تو چه رنج هایی از پسر خطّاب و پسر أبی قحافه کشیدیم».

گروهی از آن جماعت با شنیدن صدای فاطمه و گریه آن حضرت، برگشتند؛ ولی عمر با چند نفر دیگر در آنجا باقی ماند. آنها علی علیه السلام را بیرون کشیدند و او را به نزد ابوبکر آوردند و به او گفتند: «بیعت کن!» علی علیه السلام فرمود: «إن أنا لم أفعل فمه؟ اگر بیعت نکنم چه خواهد شد؟» گفتند: «إذآ واللهِ الّذی لا اله إلّا هو، نضرب عنقک؛ در این صورت سوگند به خدایی که جز او معبودی نیست، گردنت را خواهیم زد».

علی علیه السلام فرمود: «إذآ تقتلون عبدالله و أخا رسوله؛ در این صورت، شما بنده خدا و برادر رسول خدا را می کشید!».

عمر گفت: «اینکه تو بنده خدایی قبول داریم؛ ولی نمی پذیریم که تو برادر رسول خدایی!».

در این گفتگوها و کشمکش ها ابوبکر ساکت بود و حرفی نمی زد. در این حال، عمر به ابوبکر گفت: «آیا درباره او دستوری نمی دهی (که او را وادار به بیعت کنیم؟)». ابوبکر گفت: «تا زمانی که فاطمه زنده است، ما با علی کاری نداریم».

علی علیه السلام را رها کردند و آن حضرت به سوی قبر رسول خدا صلی الله علیه و آله رفت و در حالی که می گریست گفت: «یابن اُمّ إنّ القوم استضعفونی وکادوا یقتلوننی؛ ای برادر، این مردم مرا خوار و ناتوان کردند و نزدیک بود که مرا بکشند». (۱)

در ادامه این ماجرا آمده است که عمر به ابوبکر گفت: «بیا با هم به نزد فاطمه برویم، چون او را خشمگین کردیم!». آن دو به منزل فاطمه آمدند و اجازه ورود خواستند، ولی فاطمه به آنها اجازه نداد. به نزد علی آمدند و از او کمک خواستند و علی علیه السلام از فاطمه علیها السلام اجازه گرفت و آنها وارد شدند. هنگامی که داخل شدند، فاطمه چهره از آنان برگرداند و سلام آنها را نیز پاسخ نداد. ابوبکر برای دلجویی سخنانی گفت. ولی فاطمه علیها السلام در پاسخ فرمود: «اگر من حدیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کنم

۱- . برگرفته از آیه ۱۵۰ سوره اعراف است که حضرت موسی وقتی که از میقات الهی به میانقومش برگشت و ملاحظه کرد که بنی اسرائیل پس از او گوساله پرست شدند، برادرشهارون را مؤاخذه کرد. هارون در پاسخ گفت: (ابْنَ أُمَّ إِنَّ الْقَوْمَ اسْتَضْعَفُونِی وَکَادُوایَقْتُلُونَنِی).

که شما آن را شنیده باشید، به آن گواهی می دهید؟» گفتند: «آری!».

فاطمه علیها السلام فرمود: «شما را به خدا سوگند می دهم آیا از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیدید که فرمود: «رضا فاطمه من رضای وسخط فاطمه من سخطی، فمن أحبّ فاطمه ابنتی فقد أحبّنی، ومن أرضی فاطمه فقد أرضانی، ومن أسخط فاطمه فقد أسخطنی؛ خشنودی فاطمه خشنودی من است و خشم فاطمه خشم من است. پس هر کس که دخترم فاطمه را دوست بدارد، مرا دوست داشته و هر کس که فاطمه را خشنود سازد مرا خشنود ساخته و هرکس که فاطمه را به خشم آورد، مرا خشمگین ساخته است».

ابوبکر و عمر گفتند: «آری ما این سخن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیده ایم».

فاطمه علیها السلام فرمود: «فإنّی اُشهد الله وملائکته أنّکما أسخطتمانی وما أرضیتمانی، ولئن لقیتُ النبیّ لأشکونّکما إلیه؛ من خدا و فرشتگانش را گواه می گیرم که شما دو نفر مرا خشمگین ساختید و رضایت مرا به دست نیاوردید. من اگر به ملاقات رسول خدا بروم، شکایت شما دو تن را به نزد او خواهم برد!». (۱)

طبق این مدارک که همه از معروفترین کتب اهل سنّت نقل شده، موضع علی علیه السلام و فاطمه زهرا علیها السلام درباره خلافت ابوبکر روشن بود و سقیفه سازان به سبب موقعیّت ممتاز اهل بیت علیهم السلام در پی آن بودند که به

۱- . الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۳۰-۳۱ (با مقداری تلخیص).

هر شیوه ای از آنان بیعت بگیرند و آنان را راضی به خلافت خویش سازند و در این مسیر از تهدیدات سخت استفاده کردند و مطابق نقل برخی از مورّخان این تهدیدات - به سبب امتناع علی علیه السلام از بیعت - عملی شد. در این رابطه چند نقل تاریخی ذکر می شود :

۱. رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی از آینده فرزندش خبر می دهد، ماجرای حمله وهجوم به خانه آن حضرت رانیزبازگومی کند.مطابق نقل جوینی در«فرایدالسمطین»به سندصحیح ازابن عباس آمده است:روزی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بود که حسن بن علی علیه السلام بر او وارد شد. هنگامی که چشم رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حسن علیه السلام افتاد دیدگانش اشک آلود شد. سپس حسین بن علی علیه السلام آمد و رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی او را نیز دید، گریست.

در پی آن دو، فاطمه و علی علیهما السلام آمدند و پیامبر با دیدن آن دو نیز گریان شد؛ هنگامی که از علّت گریه آن حضرت بر فاطمه علیها السلام پرسیدند، پاسخ فرمود: «إنّی لمّا رأیتُها ذکرتُ ما یُصنع بها بعدی، کأنّی بها وقد دخل الذّلُّ بیتها، وانتهکت حرمتُها، وغصب حقّها، ومنعت إرثها، وکُسر جنبها، واُسقطت جنینها، وهی تنادی یا محمّداه! فلاتُجاب، وتستغیث فلا تُغاث؛ زمانی که فاطمه را دیدم، به یاد صحنه ای افتادم که پس از من رخ خواهد داد. گویا می بینم که ذلّت وارد خانه او شده، حرمتش پایمال گردیده، حقّش غصب شده، از ارث خود ممنوع گشته، پهلویش شکسته، جنینش سقط شده و او در آن حال فریاد می زند: یا محمّداه! ولی کسی به او پاسخ نمی دهد و استغاثه می کند، امّا کسی به فریادش

نمی رسد». (۱)

۲. نـدامت و حسـرت ابوبکر در پایـان عمرش به سـبب هجوم به خـانه حضـرت فـاطمه علیها السـلام گواه انجام این عمل است. مورّخـان نوشـته انـد که ابوبکر در لحظـات آخر عمر خود می گفت: کاش سه کار را انجام نمی دادم. یکی از آن سه کار این بود: «وددتُ أنّی لم أکن اکشف بیت فـاطمه وترکتُه وإن اُغلق علی الحرب؛ کاش هتک حرمت خانه فاطمه نمی کردم و کاری به آن نداشتم، حتی اگر برای جنگ بسته شده باشد». (۲)

این سخنان با تعبیرات دیگر نیز از ابوبکر نقل شده است. از جمله مسعودی نقل می کند که ابوبکر گفت: «فوددتُ أنّی لم أکن فتّشتُ بیت فـاطمه و ذکر فی ذلـک کلامـآ کـثیرآ؛ کـاش خـانه فـاطمه را مورد تفتیش و بازرسـی قرار نمی دادم و در این بـاره سخنان فراوانی گفت». (۳)

در تاریـخ یعقوبی به این تعـبیر آمـده است: «... لم أفتّش بیت فـاطمه بنت رسول الله وأدخلُه الرّجـال ولو کـان اُغلِق علی حربٍ؛ کاش به تفتیش خانه فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله نمی پرداختم و مردانی را (به زور) وارد آن خانه نمی ساختم، هر چند برای جنگ بسته شده باشد». (۴)

۱- . فرائد السمطین، ج ۲، ص ۳۴، ح ۳۷۱ .

۲- . تاریخ الاسـلام ذهبی، ج۳، ص ۱۱۷-۱۱۸؛ المعجم الکبیر، ج ۱، ص ۶۳؛ میزان الاعتدال،ج ۳، ص ۱۰۹؛ لسان المیزان، ج ۴، ص ۱۸۹؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۲، ص۴۶-۴۷ .

۳- . مروج الذهب، ج ۲، ص ۳۰۱ .

۴- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۳۷. این سـخن ابوبکر با اندک تفاوت هایی در این کتاب ها نیزآمده است: تاریخ طبری، ج ۳، ص ۴۳۰؛ انساب الاشراف، ج ۱۰، ص ۳۴۶؛ کنزالعمال، ج۵، ص ۶۳۱؛ الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۳۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۳۰، ص ۴۱۸؛ العقدالفرید، ج ۴، ص ۲۶۸ .

این جملات ندامت آمیز حاکی از انجام هجوم به خانه فاطمه علیها السلام است و نشان از آن دارد که به دستور ابوبکر به خانه آن حضرت حمله شده و مأمورانی بدون اذن وارد خانه شدند و طبیعی است که این مأموران با احترام و ادب و آرامش نیامدند که ابوبکر چنین اظهار ندامت می کرد.

از نقل مسعودی استفاده می شود که ابوبکر در این باره سخنان دیگری نیز گفت، ولی راوی این ماجرا برای حفظ حرمت خلیفه از نقل آن خودداری کرد و شاید اگر آن کلمات حذف نمی شد، ابعاد دیگری از هجوم به خانه آن حضرت از زبان ابوبکر به دست ما می رسید.

۳. عبدالکریم شهرستانی دانشمند معروف اهل سنّت و نویسنده کتاب «الملل والنحل» از ابراهیم بن سیّار معروف به نظّام معتزلی - که به دلیل زیبایی کلامش در نظم و نثر به نظّام معروف شده - نقل می کند که او می گفت: «إنّ عمر ضرب بطن فاطمه یوم البیعه حتّی ألقتِ الجنین من بطنها؛ عمر در روز اخذ بیعت (برای ابوبکر) چنان بر شکم فاطمه زد که او جنینی را که در شکم داشت، سقط کرد». (۱)

۱- . الملل والنحل، ج ۱، ص۵۷. صفدی در «الوافی بالوفیات» ج ۶، ص ۱۵ این سخن نظّام رانقل می کند و در نقل او آمده است: «... تا آنجا که وی محسن را سقط کرد».برای آگاهی بیشتر از مصادر حمله به خانه حضرت زهرا علیها السلام رجوع کنید به: آتش در خانهوحی (از مجموعه مسائل سؤال برانگیز در تاریخ اسلام، شماره ۲).

متأسّفانه دانشمندان کنونی اهل سنّت حاضر نیستند این مدارک را در اختیار پیروان خود بگذارند. راستی چرا؟!...

ب) آنان ثمره را ضایع کردند

از جملاتی که نشان از نارضایتی علی علیه السلام از انتخاب ابوبکر دارد، سخنی است که از آن حضرت پس از ماجرای سقیفه نقل شده است.

در نهج البلاغه می خوانیم: هنگامی که اخبار «سقیفه بنی ساعده» بعد از وفات رسول خدا صلی الله علیه و آله به امام علیه السلام رسید؛ امام علیه السلام پرسید: «انصار در برابر پیشنهاد مهاجرین برای خلافت چه گفتند؟» پاسخ دادند: «انصار گفتند: «منّا امیر ومنکم أمیر؛ زمامداری از ما و زمامداری از شما». امام علیه السلام پاسخ سخن انصار را دادند که آنها نمی توانستند زمامدار شوند.

سپس پرسیدند: «قریش به چه چیزی استدلال کردند؟» گفتند: «دلیل آنها (برای اولویّت خود در امر خلافت) این بود که آنان از شجره رسول خدا صلی الله علیه و آله هستند (آنان و رسول خدا صلی الله علیه و آله هر دو از قریشند). آن حضرت فرمود: «احتجّوا بالشّجره وأضاعوا الثمره؛ آنان به شجره استدلال کردند، اما ثمره و میوه را ضایع نمودند». (۱)

۱- . نهج البلاغه، خطبه ۶۷. در الامامه والسیاسه (ص ۲۹) به این تعبیر از امیرمؤمنانعلی علیه السلام نقل شده است: «أخذتم هذا الامر من الأنصار واحتججتم علیهم بالقرابه منالنّبی صلی الله علیه و آله وتأخذونه منّا اهل البیت غصبآ؛ شما امر خلافت را از انصار گرفتید و به قرابت وخویشاوندی با رسول خدا صلی الله علیه و آله در برابر آنها استدلال کردید، ولی از ما که اهل بیتپیامبریم، غاصبانه خلافت را می گیرید».

اشاره به این نکته است که اگر پیوند با شجره وجود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از طریق طایفه، سبب اولویت در امر خلافت باشد، چرا خویشاوندی نزدیک با پیامبر صلی الله علیه و آله سبب این اولویت نشود؛ می دانیم علی علیه السلام و رسول خدا صلی الله علیه و آله، هر دو از قبیله بنی هاشم اند و علاوه بر آن، پسر عموی یکدیگر بودند.

در همین ارتباط شعری نیز از آن حضرت نقل شده است :

فإن کنتَ بالشُّوری مَلَکْتَ امورهم فکیف بهذا والمشیرون غُیَّب؟

وان کنت بالقربی حجَجْت خصیمَهم فغیرك أولی بالنّبیّ وأقربُ

«اگر تو (ای ابوبکر) از طریق شورا مالك امور مردم شدی، این چه شورایی است که طرف های مشورت (مانند من و امثال من) غایب بودند.

و اگر از طریق قرابت با پیامبر صلی الله علیه و آله در برابر مخالفانت استدلال کردی، دیگران از تو به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تر و سزاوارترند». (۱)

نقش عمر بن خطّاب در تثبیت خلافت ابوبکر

عبّاس عموی پیامبر صلی الله علیه و آله نیز در برابر ابوبکر و عمر که به قصد وادار

۱- . نهج البلاغه، کلمات قصار، ۱۹۰ .

کردن او به بیعت به نزدش آمدند و سخنانی گفتند، در برابر این جمله آنان که گفتند: «إنّ رسول الله منّا ومنکم؛ رسول خدا از ما و از شماست» پاسخ داد: «فإنّه قد کان من شجرةٍ نحن أغصانها وأنتم جیرانها؛ آن حضرت از درختی است که ما از شاخه های آن هستیم و شما از همسایگان آن». (۱)

سوم: نقش عمر بن خطّاب در تثبیت خلافت ابوبکر

حوادث سقیفه و پیامدهای آن به خوبی از نقش خلیفه دوم در انتخاب و تثبیت خلافت ابوبکر حکایت می کند.

از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله به سبب اُلفت، نزدیکی و مشابهت های این دو با یکدیگر آن حضرت به هنگام عقد اخوّت میان مسلمانان، بین ابوبکر و عمر عقد اخوّت بست.

حاکم نیشابوری در مستدرک به نقل از عبدالله بن عمر نقل می کند که: رسول خدا صلی الله علیه و آله میان اصحابش اخوّت برقرار کرد و از آن میان، میان ابوبکر و عمر عقد اخوّت بست و طلحه و زبیر را برادر یکدیگر قرار داد و همچنین عثمان و عبدالرحمن بن عوف را. (۲)

بررسی و ارزیابی

۱- . الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۳۳؛ همچنین ر.ک: تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۶ .
۲- . مستدرک حاکم، ج ۳، ص ۱۴؛ الطبقات الکبری، ج ۳، ص ۱۷۴. البته در شرایط وزمان های مختلف میان یک صحابی و دیگر صحابی عقد اخوّت می بست. همان گونه که نقل شده است میان ابوبکر و خارجه بن زید نیز اخوّت برقرار ساخت. (فتح الباری، ج ۷،ص ۲۱۰)

حمایت های متقابل میان ابوبکر و عمر وجود داشت و در ماجرای سقیفه خود را کاملا نشان داد. لذا تا نیامدن ابوبکر، عمر مرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله را انکار می کرد و پس از آمدن ابوبکر از «سُنح» و خواندن آیاتی، عمر آن را پذیرفت.

هنگامی که خبر اجتماع انصار در سقیفه به گوش عمر رسید، او ابوبکر را فرا خواند و با هم به سقیفه رفتند. آنجا نیز نخست ابوبکر خلافت عمر و یا ابوعبیده جراح را مطرح ساخت، اما عمر با استناد به مصاحبت ابوبکر با پیامبر در غار واینکه او مسنّتر است، دست برد و با ابوبکر بیعت کرد و آنگاه به راه افتاد و هر کس را که می دید، دستش را به دست ابوبکر به عنوان بیعت می مالید.

او مخالفان خلافت ابوبکر را در سقیفه با لگدمال کردن سعد بن عباده و توهین به او و آنگاه تهدید بنی هاشم و زبیر و دیگران و همچنین حمله و یورش به خانه فاطمه زهرا علیها السلام خاموش ساخت.

ابن ابی الحدید معتزلی به روشنی به این نکته اعتراف می کند و می نویسد: «وعمر هو الّذی شدّ بیعه أبیبکر، ووقم المخالفین فیها، فکسر سیف الزّبیر لمّا جرّده، ودفع فی صدرالمقداد، ووطئ فی السقیفه سعد بن عباده، وقال: اقتلوا سعداً، قتل الله سعداً وحطّم أنف الحباب بن المنذر... وتوعّد من لجأ إلی دار فاطمه(ع) من الهاشمیّین، وأخرجهم

منها، ولولاه لم یثبت لأبیبکر أمر، ولا قامت له قائمه؛ عمر کسی است که بیعت را برای ابوبکر محکم کرد و مخالفان بیعت را سرکوب نمود؛ هنگامی که زبیر شمشیر کشید، عمر شمشیر او را شکست و بر سینه مقداد کوبید و در سقیفه، سعد بن عباده را لگدمال کرد و گفت: سعد را بکشید، خداوند سعد را بکشد! او بینی حباب بن منذر را (که در سقیفه با او مخالفت کرد) شکست و آن گروه از بنی هاشم که به خانه فاطمه علیها السلام پناه بردند را تهدید نمود و از آنجا بیرون کرد. (و در یک کلام) اگر او نبود هرگز هیچ کاری از ابوبکر تثبیت نمی شد و هیچ امری برای ابوبکر پابرجا نمی گشت». (۱)

از این رو، امام علی علیه السلام در پی تهدید و فشار عمر برای بیعت آن حضرت با ابوبکر، خطاب به او فرمود: «احلب حلبآ لک شطره، واشدُدْ له امره یَرْدُدْه علیک غدآ؛ شیری به دوش که قسمتی از آن به نفع توست و امروز تو کار خلافت را برای او استحکام بخش، تا او نیز فردا (پس از خودش) به تو بازگرداند». (۲)

چهارم: بررسی و ارزیابی

با یک جمع بندی دقیق از مدارک بالا چند نتیجه مهم می توان گرفت :

۱. روشن شد که گردهمایی سقیفه یک شورای منتخب نبود؛ بلکه

۱- . شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱، ص ۱۷۴ .

۲- . الامامه والسیاسه، ج ۱، ص ۲۹ .

عـدّه ای از انصار برای آنکه خلافت را به نفع خود تمام کنـد، اجتماعی تشـکیل دادنـد و عـده ای از مهاجران با آنها به رقابت برخاستند و با بهره گیری زیرکانه از رقابت اوس و خزرج به مقصود خود رسیدند!

۲. برای انتخاب خلیفه در سقیفه درگیری رخ داد؛ سـعد بن عباده لگـدمال شد و عمر او را منافق خواند. سـعد نیز ریش عمر را گرفت و عمر او را تهدید کرد که دندانش را خُرد خواهد کرد!

۳. اسـتدلال هر یک از انصار و مهاجران بر یکدیگر، نشان داد که برای تصـرّف خلافت رقابتی جدّی میان آنها وجود داشت و نحوه اسـتدلالها نیز حکایت از «تنافس در دنیا» دارد و معیارهای معنوی کمتر مورد توجّه بوده است؛ گویی می خواستند میراثی تقسـیم کنند و هر کدام مدّعی سهمی بودند و پس از آن، ابوبکر و عمر چنان سرگرم رایزنی با افراد بانفوذ برای بیعت و خارج نمودن مخالفان از صحنه بودند که حتّی فرصت شرکت در دفن رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیافتند.

۴. انتخاب ابوبکر به گونه ای ناگهانی و در جوّی از تشـنّج و درگیری رخ دادکه خودعمراعتراف می کنـد:«بیعت ابوبکربـدون دقّت وناگهانی صورت گرفت؛ ولی خداوند مسـلمانان را از شرّ آن نگاه داشت». از این رو، تهدید کرد: «کسی حقّ ندارد پس از آن بدون مشورت با مسلمین، با دیگری بیعت کند و گرنه در معرض کشته شدن است».

در حقیقت عمر انتخابی شبیه به نحوه انتخاب ابوبکر را قبول ندارد و انجام دهندگان آن را مستحق قتل می داند و معترف است که خلافت

ابوبکر بدون مشورت با مسلمین بوده است.

۵. اگر ابوبکر و عمر کمی دیرتر به سقیفه می رسیدند و یا میان اوس و خزرج اختلافی پیش نمی آمد، خلیفه نخستین سعد بن عباده بود و همچنین آنگاه که ابوبکر و عمر هر یک دست دیگری را برای خلافت می گشود، اگر ابوبکر موفق به گشودن دست عمر می شد، باید نخستین خلیفه عمر می بود.

و اگر مهاجران به تقسیم قدرت راضی می شدند، جهان اسلام باید شاهد خلافت شورایی پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله باشد.

۶. علی علیه السلام تلاش های عمر را برای تثبیت خلافت ابوبکر، تلاشی منفعت خواهانه دانست که فردا، ابوبکر نیز به پاس این تلاش ها، وی را پس از خود خلیفه سازد (که همین نیز اتّفاق افتاد).

۷. روشن شد که جمعی از صحابه معروف با انتخاب ابوبکر مخالف بودند و طائفه بنی هاشم که از نزدیک ترین افراد به رسول خدا صلی الله علیه و آله بودند، در سقیفه حاضر نبودند و پس از آن نیز به روشنی با آن مخالفت کردند و تاریخ گواهی داد که عمر برای تثبیت امر خلافت، مخالفان را سرکوب کرد و با فاطمه زهرا علیها السلام دخت رسول خدا صلی الله علیه و آله با شدّت و جسارت برخورد نمود و به تهدید و ارعاب مخالفان روی آورد که مدارک همه اینها از کتب اهل سنّت گذشت.

۸. ابوبکر و عمر برای خاموش ساختن عبّاس و دور کردن او از علی علیه السلام به تطمیع وی اقدام کردند که با پاسخ منفی روبه رو شدند.

با این تحلیل و جمع بندی، چند پرسش مطرح می شود :

۱. شیوه انتخاب خلیفه اوّل با کدام یک از موازین اسلامی سازگار است؟ آیا می توان بدون مشورت با بزرگان اصحاب و با تهدید گروهی و تطمیع جمعی دیگر، خلافت را به چنگ آورد؟

۲. استفاده از ابزار توهین و تحریک دو قبیله و شعله ور ساختن رقابت های دیرین «اوس» و«خزرج» و بهره گیری از آن برای رسیدن به قدرت با چه معیاری سازگار است؟

۳. «بشیر بن سعد أوْسی» که با ابوبکر بیعت کرد و علّت آن را عدم منازعه در امری دانست که خداوند برای آنان (مهاجران) قرار داده است، آیا نمی دانست که در میان مهاجران و مردم قریش، بنی هاشم - بویژه علی علیه السلام با آن همه سابقه و فضیلت - از هر کسی برای این منصب شایسته ترند. چرا او در برابر شعار گروهی که گفتند: «جز با علی بیعت نمی کنیم» سکوت نمود و با آنان همراهی نکرد؟!

۴. آیا در بیعت، رضایت بیعت کننده شرط است؟ و یا اگر به زور دست کسی را در دست خلیفه قرار دهند و یا دست او را به دست خلیفه بمالند، این نیز برای حصول بیعت کافی است؟!

۵. تهدید و ارعاب علی علیه السلام و توهین و هتک خانه فاطمه زهرا علیها السلام برای گرفتن بیعت، ریشه در کدام یک از اصول شریعت دارد؟

۶. آیا خلیفه ای که دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله از او راضی نباشد؛ همان دختری که پیامبر رضایت او را رضایت خود و خشم او را خشم خود

نامیده، آیا با نارضایتی چنین شخصیتی از خلیفه مسلمین که تا هنگام ارتحالش ادامه داشته، می توان خلافت او را مورد رضایت رسول خدا صلی الله علیه و آله و در نتیجه خداوند متعال دانست؟

۷. اگر سعد بن عباده بیمار نبود و مدینه را به آشوب می کشید و مهاجران را از آنجا بیرون می کرد و خود خلیفه مسلمین می شد، آیا باز هم باید معتقد بود که خلافت او صحیح و پیروی از او لازم بود و شیوه کار او مشروعیت داشت؟

۸. آیا شیوه های عمل شده جهت انتخاب زمامدار کشور اسلامی، امروز قابل تأسّی و عرضه به جهان اسلام است؟ آیا با توجه به اعتقاد عالمان اهل سنّت که سیره صحابه را حجت می دانند وعملکرد آنان را با حربه «عدالت صحابه» تصحیح می کنند، می توان در کشورهای اسلامی با آن متد، به انتخاب زمامدار اقدام کرد؟ و آیا چنین راهبردی قابل عرضه به جهان امروز می باشد؟

۹. و در نهایت آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله از روحیّات اصحاب خویش مطّلع بود که ممکن است آنها برای انتخاب خلیفه پس از او، چه غوغایی برپا کنند و چه مشکلاتی به وجود آورند؟ اگر آن حضرت را بی اطلاع از این روحیات بدانیم که هوشمندی، آینده نگری و تیزبینی رسول خدا صلی الله علیه و آله را مورد تردید قرار داده ایم و هرگز هیچ مسلمانی - بلکه غیر مسلمان منصفی - چنین باوری را درباره آن حضرت نخواهد داشت.

و اگر آن حضـرت حوادث پس از خویش را پیش بینی می نمود، آیا برای مسـلمانان راهنمایی قرار نداد؟ آیا راه روشنی را در برابر آنان نگذاشت؟ آیا رسول حکیم و هوشمند اسلام آنان را یله و رها ساخت؟

آیا نباید پذیرفت که پیامبر اکرم صـلی الله علیه و آله خلیفه ای را با شرایط روشن و صفات برجسته به مردم معرفی کرده است؟ (همـان چیزی که در غـدیر خم اتفـاق افتـاد) و آیـا نبایـد قبـول کرد که رسول خـدا صـلی الله علیه و آله برای رفع اختلافـات و جلوگیری از گمراهی مردم، مرجعی را قرار داد؟ (همان مرجعی که با نام عترت رسول خدا صلی الله علیه و آله معروف است و در سفارش به ثقلین بر آن تأکید شده است و همان چیزی که رسول خدا صلی الله علیه و آله می خواست در پایان عمر شریف خود آن را مکتوب دارد و متأسفانه آنها که تصمیم خود را در امر خلافت از قبل گرفته بودند مانع از آن شدند (۱)).

باور ما این است که جوانان روشن بین و حقیقت جو با آگاهی از آنچه در سـقیفه اتفاق افتاد و پیامدهای اندوهباری که داشت (و می توانست بدتر از آن نیز واقع شود) این واقعیت را دریابند که نمی توان پذیرفت رسول بزرگوار اسلام و پیامبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله طرح و انـدیشه ای برای پس از خود نداشـته، امر خلافت را بر عهده خود مردم گذارده (آن هم به صورتی که گذشت که فقط دو سه نفر برای همه تصمیم گیری کنند) و آنان را در وادی حیرت، درگیری و تهدید و

۱- . شرح بیشتر را در کتاب حدیث دوات و قلم بخوانید.

ارعاب یکدیگر رها ساخته باشد.

همچنین پی جویان حقایق باور می کنند که خلیفه منتخب سقیفه، مشروعیتی برابر اصول اساسی اسلام نداشته و شیوه انتخاب او چیزی شبیه به کودتا بوده است، نه یک برنامه شورایی و این شیوه، قابل عرضه به جهان بشریت نیست.

بنابراین نظریّه نصب و معرّفی شخصیّتی که بتواند آرمان ها و اهداف رسول اکرم صلی الله علیه و آله را ادامه دهد، با اندیشه هر انسان روشن بین و منصفی سازگار است و فراتر از آیات و همچنین روایات فراوان، با رهیافت عقلانی نیز هماهنگ است. همان عقیده ای که در مکتب اندیشمندان مکتب اهل بیت علیهم السلام مطرح است.

پایان

فهرست منابع

۱. قرآن کریم

۲. نهج البلاغه (با تحقیق دکتر صبحی صالح)

۳. الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ابوعمر یوسف بن عبدالله بن محمد بن عبدالبر، تحقیق علی محمد البجاوی، دارالجیل، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ق.

۴. اسدالغابه فی معرفه الصحابه، عزّالدین بن الاثیر الجزری، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۹ق.

۵. الامامه والسیاسه، ابومحمد عبدالله بن مسلم بن قتیبه دینوری، تحقیق علی شیری، دارالأضواء، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۱۰ق.

۶. أنساب الاشراف، احمد بن یحیی بن جابر بلاذری، تحقیق سهیل زکار، دارالفکر، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۱۷ق.

۷. البدایه والنهایه، ابن کثیر دمشقی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۰۷ق.

۸. تاریخ ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد بن خلدون، تحقیق

خلیل شحاده، دارالفکر، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۸ق.

۹. تاریخ الاسلام، شمس الدین محمد ذهبی، تحقیق عمر عبدالسلام، دارالکتاب العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۱۳ق.

۱۰. تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دارالتراث، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۸۷ق.

۱۱. تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر دمشقی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۱۵ق.

۱۲. تاریخ یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (معروف به ابن واضح) دار صادر، بیروت.

۱۳. الدرّ المنثور، جلال الدین سیوطی، دارالفکر، بیروت، ۱۴۲۳ق.

۱۴. سنن ترمذی، ابوعیسی ترمذی، تحقیق عبدالرحمن محمد عثمان، دارالفکر، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۲۴ق.

۱۵. سنن دارمی، عبدالله بن بهرام دارمی، مطبعه الحدیثه، دمشق.

۱۶. سنن الکبری بیهقی، احمد بن حسین بن علی بیهقی، دارالفکر، بیروت.

۱۷. سنن الکبری نسائی، احمد بن شعیب نسائی، تحقیق دکتر عبدالغفار سلیمان بنداری، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.

۱۸. السیره النبویه (معروف به سیره ابن هشام)، ابن هشام حمیری، تحقیق مصطفی السقا و همکاران، دارالمعرفه، بیروت.

۱۹. شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید معتزلی، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، دار احیاء الکتب العربیه.

۲۰. صحیح ابن حبّان، محمد بن حبّان، تحقیق شعیب الارنؤوط، مؤسّسه الرّساله، چاپ دوم، ۱۴۱۴ق.

۲۱. صحیح ابن خزیمه، محمد بن اسحاق بن خزیمه نیشابوری، تحقیق و تعلیق دکتر محمد مصطفی الأعظمی، المکتب الاسلامی، ۱۴۱۲ق.

۲۲. صحیح بخاری، ابوعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری، دارالجیل، بیروت.

۲۳. صحیح مسلم، مسلم بن حجّاج نیشابوری، دارالفکر، بیروت.

۲۴. الصواعق المحرقه، ابن حجر عسقلانی، طبع محمدیه، مصر.

۲۵. الطبقات الکبری، محمد بن سعد، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۱۰ق.

۲۶. العقد الفرید، ابن عبد ربّه اندلسی، دارالکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۳ق.

۲۷. عمده القاری، بدرالدین محمود بن احمد العینی، دار احیاء التراث العربی، بیروت.

۲۸. فتح الباری، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، دارالمعرفه، بیروت، چاپ دوم.

۲۹. فرائد السمطین، ابراهیم بن محمد بن المؤیّد الجوینی، مؤسسه

المحمودی، بیروت، ۱۴۰۰ق.

۳۰. الکامل فی التاریخ، عزّالدین علی بن ابی الکرم (معروف به ابن اثیر)، دار صادر، بیروت، ۱۳۸۵ق.

۳۱. کنزالعمّال، متقی هندی، مؤسّسه الرساله، بیروت، ۱۴۰۹ق.

۳۲. لسان المیزان، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، مؤسسه الاعلمی، بیروت، چاپ دوم، ۱۳۹۰ق.

۳۳. مجمع الزوائد، نورالدین ابوبکر هیثمی، دارالکتب العلمیه، بیروت، ۱۴۰۸ق.

۳۴. مروج الذهب، علی بن الحسین المسعودی، تحقیق اسعد داغر، قم، دارالهجره، ۱۴۰۹ق.

۳۵. المستدرک علی الصحیحین، حاکم نیشابوری، تحقیق یوسف عبدالرحمن مرعشلی.

۳۶. مسند احمد، احمد بن حنبل، دارصادر، بیروت.

۳۷. المصنف، ابن ابی شیبه کوفی، تحقیق سعید اللحام، دارالفکر، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۰۹ق.

۳۸. المصنف، عبدالرزاق صنعانی، تحقیق حبیب الرحمن الأعظمی، منشورات المجلس العلمی.

۳۹. معجم البلدان، یاقوت بن عبدالله الحموی، دارصادر، بیروت، چاپ دوم، ۱۹۹۵م.

۴۰. المعجم الکبیر، سلیمان بن احمد طبرانی، تحقیق حمدی

عبدالمجید السلفی، دار احیاء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.

۴۱. مقدّمه فتح الباری، احمد بن علی بن حجر عسقلانی، دارالمعرفه، بیروت، چاپ دوم.

۴۲. الملل والنحل، عبدالکریم بن ابی بکر احمد شهرستانی، تحقیق محمد سیّد کیلانی، مکتبه مصطفی البابی واولاده، مصر، ۱۳۸۷ق.

۴۳. المنتظم فی تاریخ الامم والملوک، عبدالرحمن بن علی بن محمد بن الجوزی، تحقیق محمد عبدالقادر عطاء، دارالکتب العلمیه، بیروت، چاپ اوّل، ۱۴۱۲ق.

۴۴. میزان الاعتدال، محمد بن احمد بن عثمان ذهبی، تحقیق علی محمد البجاوی، دارالمعرفه، بیروت.

۴۵. الوافی بالوفیات، صلاح الدین خلیل بن ایبک الصفدی، تحقیق احمد الارنؤوط وترکی مصطفی، داراحیاء التراث، ۱۴۲۰ق.

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های‌تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹